

زنان او هاپو زنان جهان، از بچه‌های یک روزه تا مسن‌ترین‌شان، را فرامی‌خوانند که کنار ما برای نجات دنیا به پا خیزند.

شارون مهدی داستان کوتاه جالبی برای نوهی دختری پنج ساله‌اش نوشته است به نام خاموشی بزرگی که مادر بزرگ گرد می‌آورد. این داستان الهام‌بخش ما بوده است. خلاصه‌ی آن چنین است:

پسر پیشخدمتی که در کافه‌ای کار می‌کرد از پنجره‌ی آن، که مشرف به میدان مرکزی شهر بود، متوجه‌ی دو زن شبیه به مادر بزرگ‌ها شد. این دو تمام روز در چمن میدان ایستاده بودند، بدون اینکه حرکتی کنند و یا سخنی بگویند. هر دو بهترین لباسشان را پوشیده بودند و مستقیم به سالن شهرداری چشم دوخته بودند. پسر از مشتری‌های کافه پرسید که درباره‌ی آن دو زن و منظورشان از این ایستادن چه می‌دانند. هر کس گمانی زد و سخنی گفت. تا اینکه بچه‌ی پنج ساله‌ای که در کافه بود دهان گشود و گفت "یکی از آنها مادر بزرگ من است و می‌دانم که برای برای نجات دنیا آنجا ایستاده‌اند." همه‌ی مردهای داخل کافه با خنده شروع به مسخرگی و لودگی کردند. پسر پیشخدمت تصمیم گرفت هنگام برگشتنش به خانه از آنها بپرسد که چرا آنجا ایستاده‌اند. جواب آنه دقیقاً همان بود "دارند دنیا را نجات می‌دهند."

آن شب سر شام پسر به پدر و مادرش ماجرا را گفت و پدرش مسخرگی راه انداخت، اما مادرش کاملاً ساکت ماند. بعد از شام، مادر به بهترین دوستانش رنگ زد که ماجرا را خیر دهد.

صبح روز بعد پسر از پنجره‌ی کافه دید که آن دو زن دوباره آمده‌اند. همراه آنها مادرش با برخی از دوستان او و زنی که روز پیش در کافه بود آنجا بودند. همه خاموش ایستاده بودند و به سالن شهرداری خیره شده بودند. دوباره، مردها مسخرگی و لودگی کردند و چیزهایی گفتند مثل "شما با ایستادن در میدان شهر نمی‌توانید دنیا را نجات دهید. برای این کار ما ارتش داریم"، نیز "همگان می‌دانند که شما باید برای نجات دنیا پلاکارت و شعار داشته باشید - شما تنها با ایستادن در پارک نمی‌توانید این کار را بکنید."

فردا زن‌هایی که روز پیش در کافه بودند با شماری از دوستانشان به آنها پیوستند. این قضیه گزارشگر روزنامه‌ی محلی را به آنجا آورد. او درباره‌ی آنها مقاله‌ای نوشت. فردای آن روزی که مقاله چاپ شد صدها زن دیگر به میدان آمدند و خاموش کنار بقیه ایستادند. شهردار به رئیس پلیس دستور داد که زن‌ها را وادارد میدان را ترک کنند، چون باعث شده‌اند امور شهر مسخره به نظر آید. وقتی که رئیس پلیس به آنها گفت که به خاطر نداشتن اجازه باید پراکنده شوند، یکی از زن‌ها به او گفت که "ما فقط یک تعداد آدم هستیم که در میدان عمومی شهر ایستاده‌ایم و نه سخنرانی می‌کنیم و نه تظاهرات، بنابراین چرا باید اجازه‌ی پلیس را بگیریم." رئیس پلیس فکری کرد و دلپیش را پذیرفت و از آنجا رفت.

داستان به آنجا رسید که 2.223 زن، و از جمله زن شهردار و رئیس پلیس، همچنین یک دختر پنج ساله برای نجات دنیا آمدند و در میدان ایستادند.

لطفاً روز 13 می 2007 ساعت یک بعدازظهر در میدان شهر، حیاط مدرسه، اماکن عمومی یا هر کجا که به نظر تان مناسب است، در پشتیبانی با بیانیه‌ی زیر پنج دقیقه با ما خاموش بایستید. همچنین درخواست می‌کنیم که مردانی را که به این امر اهمیت می‌دهند دعوت کنید که بیایند. از شما خواهش می‌کنیم با خود زنگی بیاورید که با به صدا درآوردنش در ساعت یک آغاز پنج دقیقه خاموشی را اعلام کنیم. همچنین پنج دقیقه بعد با دوباره به صدا درآوردنش پایان خاموشی را نشان دهید. در مدت زمان خاموشی، لطفاً درباره‌ی کاری‌های فردی یا جمعی‌ای بیندیشید که می‌توانید برای نجات دنیا انجام دهید. اگر به‌دلیلی ناگزیر از نشستن هستید، نشسته در تظاهرات شرکت کنید. بعد از برنامه نیز، امیدواریم که بتوانید با عزیزانتان درباره‌ی علت گردهمایی و چگونگی حفظ این جهان سخن بگویید.

ما برای بچه‌ها و نواده‌گانمان می‌ایستیم، و برای هفت نسل بعد از آنها. آرمان ما دنیایی است که در آن همه‌ی بچه‌ها آب آشامیدنی سالم و هوای تمیز برای تنفس و غذای کافی داشته باشند. دنیایی که در آن بچه‌ها به

آموزش‌های پایه برای رشد مغزشان دسترسی داشته باشند، همچنین به بیمه‌ی درمانی برای رشد و پرورششان. دنیایی که در آن بچه‌ها جایی گرم و امن و پر از مهر به نام خانه داشته باشند. جهانی که در خانه، محله و مدرسه‌اش بچه‌ها به دور از ترس و خشونت زندگی کنند. این آن دنیایی است که ما آرزو داریم و برایش به پا می‌خیزیم.

---